

می‌کوبند و مردم از تسلط ایشان بر بلاد مصر سخت می‌ترسند. چون الملك الاشرف به مصر نزدیک شد برادرش الكامل به استقبالش رفت و مردم شاد شدند.

پس از الملك الاشرف، الملك المعظم آمد. او از راه که می‌آمد یکسره به دمیاط رفت تا پیش از بازگشت فرنگان بر آن دست یابد. الاشرف و الكامل چون استقرار یافتند بر کشتی‌های فرنگان دستبرد زدند و سه کشتی آنان را با هر چه در آنها بود به غنیمت گرفتند. پس از این پیروزی رسولان به آمد و شد پرداختند و برای عقد صلح قرار بر آن شد که مسلمانان بیت المقدس و عسقلان و طبریه و صیدا و جبله و لاذقیه و هر چه صلاح الدین گشوده است جز کرک را به آنان دهند و دمیاط را باز ستانند؛ ولی فرنگان راضی نشدند و گفتند باید کرک و شوبک نیز تسلیم شود و نیز سیصد هزار دینار برای مرمت باروهای بیت المقدس که الملك المعظم و الملك الكامل ویران کرده‌اند پردازند. مسلمانان بناچار جنگ را آماده شدند. فرنگان با خود علوفه و آذوقه‌ای که نیاز می‌داشتند - بدان امید که بر سواد مصر غلبه خواهند یافت و آذوقه و علوفه خود تأمین خواهند کرد - از دمیاط نیاورده بودند و اکنون دچار کمبود آن شده بودند و به وضعی افتادند که حسابش را نمی‌کردند. گروهی از مسلمانان از نیل گذشتند و در آن سوی آن، جایی که فرنگان بودند قرار گرفتند.

آب بیشتر آن زمین‌ها را فرا گرفته بود و فرنگان را راهی باقی نمانده بود که از آن باید بگذرند جز باریکه‌ای. الملك الكامل در این هنگام در اشموم بر نیل پل بست و سپاهیان او از پل گذشتند و میان فرنگان و دمیاط حایل شدند.

در این احوال کشتی بزرگی پر از آذوقه و سلاح به یاری فرنگان می‌آمد و چند زروق حراقه آن را همراهی می‌کرد. کشتی‌های مسلمانان راه بر آنها گرفتند و هر چه داشتند به غنیمت بردند. این امر سبب شد که در لشکرگاه‌های فرنگان کار بر ایشان تنگ شود. سپاهیان مسلمان گرداگردشان را محاصره کردند. فرنگان دل بر مرگ نهادند و خیمه‌ها و منجنیق‌ها و بنه خود به آتش کشیدند و آهنگ آن کردند که یکباره بر مسلمانان حمله آورند. فرنگان عاقبت از الملك الكامل و الملك الاشرف امان خواستند بدان شرط که دمیاط را بی هیچ عوضی تسلیم کنند در آن ایام که این گفتگوها بود، الملك المعظم صاحب دمشق از جانب دمیاط - چنان‌که گفتیم - آشکار شد. این امر سبب سستی دلمردگی بیشتر فرنگان شد. در اواسط سال ۶۱۸ دمیاط را تسلیم کردند و بیست تن از

ملوکشان را به گروگان دادند. و کشیشان و راهبان خود را به دمیاط فرستادند تا شهر را به دست مسلمانان بسپارند. آن روز نیز از روزهای فراموش ناشدنی بود. چون دمیاط را تسلیم کردند از آن سوی دریا برای فرنگان مدد رسید ولی سودی به حالشان نداشت. مسلمانان به دمیاط در آمدند. فرنگان در آنجا استحکامات بسیار به وجود آورده بودند از آن پس این شهر یکی از دژهای استوار اسلام گردید. والله تعالی اعلم.

وفات الملك الاوحد نجم الدين بن العادل صاحب خلاط و حکومت برادرش الملك الظاهر غازي بر آن شهر

گفتیم که الملك الاوحد نجم الدين بن الملك العادل میافارقین و پس از آن خلاط و ارمینیه را در سال ۶۰۳ تصرف کرد و در سال ۶۰۷ وفات کرد و الملك العادل متصرفات او را به برادرش الملك الاشرف داد. سپس الملك العادل در سال ۶۱۶ سروج و رها و متعلقات آن را به پسرش الملك الظاهر غازي داد.

چون الملك العادل بمرد و پسرش الملك الظاهر زمام کارهای بلاد شرقی را در دست گرفت برادر خود غازي را امارت خلاط و میافارقین داد و این افزون بر سروج و رها بود که پدرش به او داده بود و او را ولیعهد خود قرار داد؛ زیرا خود عقیم بود و صاحب فرزند نمی شد. غازي بر همین حال بیود تا آن گاه که بر الملك الاشرف عصیان ورزید - و این به هنگامی بود که میان پسران الملك العادل فتنه افتاده بود - و بیشتر بلاد از او بستند و ما در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

فتنه میان الملك المعظم و برادرانش الملك الكامل و الملك الاشرف و حوادثی که در این ایام به وقوع پیوست

فرزندان الملك العادل، یعنی الملك الكامل و الملك الاشرف و الملك المعظم چون پدرشان درگذشت هر یک بر سر اعمال خود بودند زیرا پدر هر یک را سهمی داده بود. الملك الاشرف و الملك المعظم نزد الملك الكامل آمدند و به اطاعت او گردن نهادند. سپس الملك المعظم عیسی بر فرمانروای حماة، الملك الناصرین الملك المنصور، غلبه یافت. در سال ۶۱۹ لشکر به حماة برد و آن را محاصره نمود و چون حماة مقاومت کرد لشکر به سلمیه و معره از اعمال حماة برد و آنجا را تصرف نمود. الكامل صاحب مصر

نزد او کس فرستاد و این عمل وی را نکوهش کرد و فرمان داد که دست از حماة بردارد. او نیز فرمان امتثال کرد ولی از او کینه به دل گرفت.

الملك الكامل سلمیه را به الملك المظفر برادر صاحب حماة که در آنجا می زیست اقطاع داد. در این حال الملك المعظم مخالفت با برادران خود الملك الاشرف و الملك الكامل آشکار کرد و نزد ملوک مشرق رسول فرستاد و آنان را به یاری خویش فراخواند تا با آنان پیکار کند. جلال الدین منکبرنی بن علاء الدین خوارزمشاه پس از آنکه مغولان در خوارزم و خراسان و غزنه و عراق عجم بر او غلبه یافته بودند و به هند رفته بود، اینک از آنجا بازگشته بود.

جلال الدین در سال ۶۲۱ که از هند بازگشت بر فارس و غزنه و عراق عجم و آذربایجان مستولی شد و در تبریز فرود آمد و با خاندان ایوبی هم مرز گردید. الملك المعظم صاحب دمشق به او پیام فرستاد و طرح آشتی افکند و از او علیه برادرانش یاری خواست. او نیز اجابت کرد. همچنین الملك الظاهر برادر الملك الاشرف را فراخواند و او را وعده خلاط داد. همچنین مظفر الدین کوکبری صاحب اربل را به سوی خود فراخواند. همگان او را اجابت کردند. الملك الظاهر غازی بر برادر خود الاشرف عصیان ورزید و بر خلاط و ارمینیه پنجه افکند و سر از فرمان او باز زد. الملك الاشرف در سال ۶۲۱ لشکر به سوی او برد و در خلاط او را منهزم ساخت و خلاط را از او بستد و حسام الدین ابوعلی الموصلی را بر آن شهر امارت داد.

اصل ابوعلی از موصل بود. به خدمت الملك الاشرف درآمد و در نزد او مقامی ارجمند یافت آن سان که او را امارت خلاط داد. سپس الاشرف الملك الظاهر غازی را عفو کرد و او را در میافارقین باقی گذاشت.

مظفر الدین کوکبری صاحب اربل لشکر گرد آورد و به موصل برد. لؤلؤ فرمانروای موصل در اطاعت الملك الاشرف بود. مظفر الدین موصل را محاصره کرد و چون کاری از پیش نبرد بازگردید.

الملك المعظم خود به تن خویش از دمشق به حمص رفت. فرمانروای حمص شیرکوه بن محمد بن شیرکوه در اطاعت الملك الكامل بود. المعظم حمص را محاصره کرد و چون حمص پایداری ورزید به دمشق بازگردید.

آنگاه الملك الاشرف به سوی الملك المعظم در حرکت آمد بدین آهنگ که با او

پیمان صلح بندد. الملک المعظم او را نزد خود نگه داشت. بدین امید که از فرمان الملک الکامل منحرف شود. آن‌گاه به شهر خود رفت و بر همان حال که بود بماند. جلال‌الدین خوارزمشاه در سال ۶۲۴ از آذربایجان به خلاط برد و چند بار شهر را در محاصره گرفت. حسام‌الدین علی موصلی نایب خلاط به بلاد جلال‌الدین لشکر برد و چند دژ از آن بگرفت و مدتی میانشان کشمکش بود. الملک الکامل بیمناک شد که مبادا میان الملک المعظم و جلال‌الدین و خوارزمیان صلح افتد. از این‌رو از فرنگان یاری خواست و به امپراطورشان که در آن سوی دریا بود نامه نوشت و خواست که به یاری او به عکا آید و در برابر قدس را تسلیم او کند. چون الملک المعظم این خبر بشنید از عاقبت کار بترسید و دست از فتنه‌انگیزی‌های خود برداشت و به او نامه نوشت و مهربانی‌ها نمود. والله تعالی اعلم.

وفات الملک المعظم صاحب دمشق و حکومت پسرش الملک الناصر سپس استیلای الملک الاشرف بر آن و گرفتن الملک الناصر کرک را در عوض

الملک المعظم عیسی بن الملک العادل، فرمانروای دمشق در آخر ماه ذوالقعدة سال ۶۲۴ دیده از جهان فرویست و پسرش داود ملقب به الملک الناصر جانشین او شد. عزالدین اتابک خادم پدرش زمام کارهای او را به دست گرفت. او نیز در نخست به شیوه الملک المعظم در اطاعت الملک الکامل بود و خطبه به نام او می‌خواند. سپس در سال ۶۲۵ عصیان کرد و این به هنگامی بود که از او خواسته بود که از دژ شویک دست بردارد و او امتناع می‌کرد. الملک الکامل لشکر بر سرش آورد و تا غزه پیش تاخت و قدس و نابلس را بستد و از سوی خود فرمانروایان نهاد. الملک الناصر داود از عم خود الملک الاشرف موسی یاری خواست او به دمشق آمد و از دمشق به نابلس رفت سپس نزد الملک الکامل آمد تا الملک الناصر را سامان دهد. الملک الکامل از او خواست که دمشق را از الملک الناصر گرفته به او دهد تا او دمشق را به اقطاع وی دهد؛ ولی الملک الناصر نپذیرفت و الملک الاشرف به دمشق بازگشت و آن را محاصره کرد.

الملک الکامل برای آن‌که بتواند کاملاً به کار دمشق پردازد با فرنگان مصالحه کرد و آنان را امکان داد که باروهای شهر را ویران کنند و بر آن استیلا یابند. همچنین در سال ۶۲۶ الملک الکامل به دمشق رفت و آن را با الملک الاشرف محاصره کرد. این محاصره

الملك الناصر را به بیم افکند و بناچار به سود آن دو از دمشق کناره جست و به کرک و شوبک و بَلْقا و غُور و نابلس بسنده کرد. آنان نیز آن نواحی را تسلیم او کردند و او به شوبک رفت. الملك الاشرف بر دمشق مستولی شد. در این حال الملك الكامل از وفات پسرش الملك المسعود صاحب یمن آگاه شد و ما در اخبار او آوردیم. والله یؤید بنصره من یشاء من عباده.

استیلاى الملك المظفر بن الملك المنصور بر حماة از دست برادرش الملك الناصر چون الملك کامل دمشق را تصرف کرد، الملك المظفر محمود بن الملك المنصور محمد بن تقی الدین عمر را که در نزد او در مصر بود یاری داد تا حماة را تصرف کند. در آن ایام برادرش پس از پدرشان فرمانروای حماة بود. برخی از مردم حماة او را فراخوانده بودند. او نیز لشکر بیاراست و به حماة رفت و شهر را محاصره کرد. با گروهی که برای او نامه نوشته بودند چنان توطئه کرد که شب هنگام به شهر درآید. آنان نیز وعده یاری دادند. او نیز شب هنگام از بارو فرا رفت و شهر را در تصرف آورد.

الملك الكامل به او نوشت که قلعه ماردین را به اقطاع الملك الناصر دهد. او نیز قلعه را به قطاع او داد. الملك الكامل سلمیه را از او بستد و به شیرکوه بن محمد بن شیرکوه صاحب حمص اقطاع داد. الملك الناصر محمود در حماة به استقلال حکومت کرد و امور دولت خود را به حسام الدین علی بن ابی علی الهدبانی داد. سپس حسام الدین از او برمید و به نجم الدین ایوب پیوست و ماردین در دست الملك الناصر برادر الملك المظفر بود تا سال ۶۰۳. در آن سال الملك الناصر آهنگ آن کرد که آن را به فرنگان واگذارد. الملك المظفر بدین سبب شکایت به الملك الكامل برد. او فرمان داد که ماردین را از او باز ستانند. سپس الملك الكامل او را در بند کرد و تا سال ۶۳۵ که هلاک شد همچنان در بند بیود. پایان. والله اعلم.

گرفتن الملك الاشرف بعلبک را از الملك الامجد و اقطاع آن به برادرش اسماعیل بن العادل

سلطان صلاح الدین، الملك الامجد بهرامشاه بن فرخشاه برادر تقی الدین عمر بن شاهنشاه بن ایوب را قلعه بعلبک به اقطاع داد و بصری از آن خضر بود.

پس از وفات الملک العادل، بعلبک به پسرش الملک الاشرف تعلق گرفت. در سال ۶۲۶ برادر خود اسماعیل بن الملک العادل را با لشکری به محاصره بعلبک فرستاد. او برفت و الملک الامجد حسن را در آنجا به محاصره انداخت تا عاقبت شهر را در برابر جایی که به او اقطاع داد تسلیم نمود. اسماعیل پس از این واقعه به دمشق رفت و در آنجا فرود آمد. تا آنگاه که به دست یکی از غلامانش کشته شد. واللہ سبحانہ و تعالیٰ اعلم.

نبرد میان جلال الدین خوارزمشاه و الملک الاشرف و استیلای او بر خلاط گفتیم که جلال الدین خوارزمشاه آذربایجان را تصرف کرد و با خاندان ایوبی هم مرز شد. الملک الاشرف چون خلاط را در سال ۶۲۲ از دست برادر خود غازی بستند آن را به حسام الدین علی موصلی سپرد. در این ایام الملک المعظم با جلال الدین خوارزمشاه طرح دوستی افکند و او را به نبرد با برادران خود تحریض کرد. و ما از آن سخن گفتیم - جلال الدین لشکر به خلاط آورد و دوبار آن را محاصره کرد. سپس بازگردید. حسام الدین علی موصلی نیز لشکر به بلاد خوارزمشاه کشید و چند دژ را به تصرف آورد. جلال الدین دختر اتابک ازبک بن پهلوان را به زنی داشت که اینک از او جدا شده بود و آن زن در خوی می زیست. آن زن در نهران به حسام الدین علی نایب خلاط پیام داد و او را به خوی فراخواند. مردم خوی نیز با او همدست شدند. حسام الدین نیز پیامد و خوی را تصرف کرد و همه دژهای آن را بستند و شهر مرند^۱ را تسخیر کرد. آنگاه مردم نقجوان^۲ به او نامه نوشتند و شهر خود را به او تسلیم کردند و او به خلاط بازگشت و زوجه جلال الدین دختر سلطان طغرل را با خود بیرد. جلال الدین از این امر به خشم آمد. چندی بعد الملک الاشرف بر حسام الدین علی نایب خلاط بدگمان شد و یکی از امرای بزرگ خود عزالدین ایبک را که با حسام الدین سخت دشمنی داشت به دستگیری او بفرستاد. او نیز بیخبر و ناگهان او را به قتل آورد. غلام حسام الدین بگریخت و به جلال الدین پیوست.

جلال الدین در ماه شوال سال ۶۲۶ به خلاط لشکر کشید و آن را محاصره نمود و منجنیقها نصب کرد و راه آذوقه بر شهر را به مدت هشت ماه بیست و در جنگ پای

۱. متن: فرند

۲. متن: بقجوان

فشرد و تا در آخر جمادی الاولی سال ۶۲۷ شهر را بگرفت. عزالدین آیبک و جنگجویانی که در شهر بودند به قلعه پناه بردند و دل بر مرگ نهادند. جلال‌الدین در شهر کشتار و تاراج کرد. آن‌سان که همانند آن شنیده نشده بود. سپس بر قلعه غلبه یافت و آیبک نایب خلایط را اسیر کرد و به دست غلام حسام‌الدین که از سوی او فرمانروایی قلعه یافته بود سپرده او نیز به دست خود او را بکشت. والله تعالی اعلم.

حرکت الملک الکامل به یاری الملک الاشرف و هزیمت جلال‌الدین در برابر الملک الاشرف

چون جلال‌الدین بر خلایط مستولی شد، الملک الاشرف از دمشق نزد برادر خود الملک الکامل به مصر رفت و از او یاری طلبید. برادر نیز به یاریش برخاست و پسر خود الملک‌العادل را به جای خود در مصر نهاد. در راه الملک‌الناصر پسر الملک‌المعظم صاحب کرک و نیز الملک‌المظفر المنصور صاحب حماة و دیگر بنی ایوب را دیدار کرد و به سلمیه آمد در حالی که همه در فرمان او بودند. از آنجا به آمد رفت و آمد را از الملک‌المسعود بستند. آمد را صلاح‌الدین به اقطاع او داده بود و این به هنگامی بود که آن را از ابن بغشان گرفته بود. چون ابن بغشان نزد او آمد در بندش آورد و آمد را تصرف کرد. او پس از وفات الملک الکامل از بند برهید و به مغولان پیوست.

سپس الملک الکامل بر بلاد شرقی مستولی شد. این بلاد از آن الملک الاشرف بود و شامل حران و رها و متعلقات آن می‌شد. الملک الاشرف آن بلاد را در عوض دمشق گرفته بود.

چون الملک الکامل آن بلاد را در تصرف آورد، پسر خود الملک‌الصالح نجم‌الدین ایوب را بر آن امارت داد.

چون جلال‌الدین خلایط را تصرف کرده بود صاحب ارزن‌الروم نیز در نزد او بود. علاء‌الدین کیقباد ملک بلاد روم از این امر غمگین شد؛ زیرا در عین خویشاوندی با او دشمنی داشت و از این بیمناک شد که مبادا هر دو آهنگ بلاد او کنند. پس نزد الملک الکامل و الملک الاشرف که در حران بودند کس فرستاد و از آن دو یاری طلبید. الملک الاشرف به یاری برخاست و سپاهیان جزیره و شام را بسیج کرده و به سوی علاء‌الدین در حرکت آمد و در سیواس به او پیوست و از آنجا راهی خلایط شد –

جلال‌الدین به نبردشان لشکر بیرون آورد و در حوالی ارزنگان مصاف را آماده شدند. لشکر حلب به جنگ پیشدستی کرد. سردارشان عزالدین عمر بن علی هکاری بود و در زمره دلیران نامدار. جلال‌الدین پایداری نتوانست به خلاط گریخت و یازان و جنگجویان خویش برگرفت و راهی آذربایجان شد. الملک‌الاشرف به خلاط آمد. شهر را سراسر ویرانه یافت.

فرمانروای ارزن‌الروم در خلاط همراه جلال‌الدین بود و همواره با او می‌بود. او را اسیر کرده نزد پسر عمش علاء‌الدین کیقباد فرمانروای بلاد روم آوردند. علاء‌الدین او را با خود به ارزن‌الروم برد. در آنجا سراسر آن دیار را از شهرها و قلعه‌ها تسلیم علاء‌الدین کرد.

آن‌گاه میان جلال‌الدین و ایشان صلح برقرار شد و بر آن مصالحه کردند که هر کس هر چه در دست دارد از آن او باشد و بر این پیمان بستن و سوگند خوردند. پس از صلح الملک‌الاشرف به سنجار بازگشت و جلال‌الدین به آذربایجان شد.

حسام‌الدین^۱ صاحب شهر ارزن‌الروم از دیاربکر همواره با الملک‌الاشرف بود و در همه جنگ‌هایش شرکت داشت از جمله آن‌که هنگامی که جلال‌الدین خلاط را محاصره کرده بود او در خلاط بود. جلال‌الدین اسیرش کرد ولی پس از آن‌که از او پیمان گرفت که در فرمان او باشد آزادش نمود.

چون الملک‌الاشرف و علاء‌الدین کیقباد به جنگ جلال‌الدین رفتند حسام‌الدین در جنگ با ایشان همراهی نمود. از این رو پس از شکست جلال‌الدین شهاب‌الدین غازی پسر الملک‌العادل برادر الملک‌الاشرف که فرمانروای شهر میافارقین بود پیامد و او را در ارزن‌الروم محاصره کرد. سپس ارزن را به صلح از او بستند و حانی^۲ را در عوض به او داد. حانی از بلاد دیاربکر بود.

حسام‌الدین از خاندانی اصیل بود معروف به بنی‌الأخذب. آن بلاد را در ایام ملک‌شاه بن‌البارسلان سلجوقی به اقطاع ایشان داده بودند. والله تعالی اعلم.

۱. متن: غازی

۲. متن: جانی

خبر از دولت بنی ایوب... ۶۲۳

استیلای الملک‌العزیز صاحب حلب بر شیزر و مرگ او و جانشینی پسرش
الملک‌الناصر پس از او

سابق‌الدین عثمان‌بن‌الدایه، از امرای الملک‌العادل نورالدین محمود بن زنگی بود. پسرش
الملک‌الصالح اسماعیل او را در بند کرد. صلاح‌الدین را از این کار خوش نیامد. پسرانش
را به دمشق فرستاد و آن شهر را در تصرف آورد و شیزر را به سابق‌الدین اقطاع داد. شیزر
همچنان در دست او و فرزندانش بود تا شهاب‌الدین یوسف بن مسعود بن سابق‌الدین به
امارت شیزر رسید. در سال ۶۳۰ محمد الملک‌العزیز پسر الملک‌الظاهر غازی به فرمان
الملک‌الکامل لشکر بر سر او برد و شیزر را از او بستد.

در سال ۶۳۴ الملک‌العزیز محمد بمرد و پسرش الملک‌الناصر یوسف که هنوز
خردسال بود به جای او قرار گرفت. او در کفالت جدّه پدرش صفیه خاتون دختر
الملک‌العادل قرار داشت. از آن میان شمس‌الدین لؤلؤ ارمنی و عزالدین المجلی و اقبال
خاتونی بر ملک مستولی شدند و هر یک به نوعی در کار او دخالت می‌کردند. والله ینصر
من یشاء من عباده.

فتنه کیقباد صاحب بلاد روم و استیلای او بر خلاط

کیقباد صاحب بلاد روم کشورش وسعت گرفت و دولتش نیرومند شد. از این رو به بلاد
اطراف چنگ انداخت و از جمله به خلاط لشکر کشید و این به هنگامی بود که
الملک‌الاشرف جلال‌الدین خوارزمشاه را از آنجا رانده بود. الملک‌الاشرف به دفاع
برخاست و از برادر خود الملک‌الکامل یاری طلبید. او نیز در سال ۶۳۱ با لشکری از
مصر در حرکت آمد. چندتن از ملوک که همه از خاندان او بودند در این نبرد او را یاری
دادند. الملک‌الکامل بیامد تا به شهر ارزق از ثغور روم رسید. الملک‌المظفر صاحب
حماة را که از آن خاندان بود بر مقدمه فرستاد. الملک‌المظفر چون با کیقباد روبرو شد
منهزم گردید و خرت‌برت به محاصره او افتاد. عاقبت از او امان خواست کیقباد امانش
داد و خرت‌برت را نیز به تصرف آورد. خرت‌برت از آن بنی ایوب بود. الملک‌الکامل در
سال ۶۳۲ با لشکر خود به مصر بازگردید کیقباد همچنان از پی ایشان می‌تاخت. کیقباد
سپس به حران و رها رفت و آن دو شهر را از نواب الملک‌الکامل بستد و کسی را از سوی
خود به امارت آنجا معین کرد. الملک‌الکامل در سال ۶۳۳ بار دیگر لشکر به جنگ کیقباد
کشید. والله اعلم.

وفات الملك الاشرف و استیلاى الملك الكامل بر متصرفات او

الملك الاشرف در سال ۶۳۴ از برادر خود الملك الكامل به وحشت افتاده بود. از این رو سر از فرمان او بیرون آورد. مردم حلب و کیخسرو و صاحب بلاد روم و همه ملوک شام که خویشاوند او بودند جز الملك الناصر بن الملك المعظم صاحب کرک که همچنان بر اطاعت از الملك الكامل باقی مانده بود با او همدلی کردند. الملك الناصر نزد الملك الكامل به مصر رفت و سخت مورد تکریم واقع شد.

در خلال این احوال در سال ۶۳۵ الملك الاشرف مظفرالدین بن موسی بن العادل درگذشت. او برادر خود الملك الصالح اسماعیل را که فرمانروای بصری بود به جای خود برگزید. الملك الصالح به دمشق رفت و آنجا را در تصرف آورد.

ملوک دیگر نیز با او دم وفاق زدند، همچنان که با الملك الاشرف دم وفاق می زدند. از آن میان تنها الملك مظفر صاحب حماة به الملك الكامل گرایش یافت. الملك الكامل به دمشق لشکر برد و شهر را در محاصره گرفت و بر آن سخت گرفت تا آن گاه که الملك الصالح بدان رضا داد که دمشق را به او واگذارد و در عوض بعلبک را بستاند. الملك الكامل بر باقی قلمرو اشرف دست یافت و دیگر بنی ایوب به فرمان او گردن نهادند. والله اعلم.

وفات الملك الكامل و حکومت پسرش الملك العادل

الملك الكامل بن الملك العادل صاحب دمشق و مصر و جزیره در سال ۶۳۵، شش ماه بعد از مرگ برادرش الملك الاشرف در دمشق دیده از جهان فرویست. ملوکی که در خدمت او بودند هر یک به بلاد خود رفتند. مثلا الملك مظفر به حماة شد و الملك الناصر به کرک. در مصر با پسرش الملك العادل سیف الدین ابوبکر بیعت شد. او الملك الجواد یونس را که پسر عمویش مودود بن الملك العادل ابوبکر بود با سپاهی به نیابت از خویش در دمشق نهاد. الملك الناصر داود به دمشق لشکر برد تا آنجا را تصرف کند. الملك الجواد یونس به مقابله بیرون آمد و او را منهزم کرد و بر دمشق مستولی شد و از فرمان الملك العادل بن الكامل بیرون آمد و با الملك الصالح ایوب باب مراسلت گشود و از او خواست که بیاید تا دمشق را تسلیم او کند و بلاد شرقی را که پدرش بر آنها فرمان می راند در عوض بستاند. الملك الصالح در سال ۶۳۶ بدین منظور برفت و دمشق را

بگرفت. یونس به بلاد شرقی رفت و بر آن بلاد مستولی شد و آن بلاد همچنان در تصرف او بود تا آن‌گاه که لؤلؤ صاحب موصل بر سر او لشکر برد و آن بلاد از او بستند. دمشق در دست الملک الصالح استقرار یافت.

چون لؤلؤ آن بلاد را از الملک الجواد یونس بستند، از قُصَیر به جانب غزه رفت. الملک الصالح او را از دخول به شهر منع کرد. او به نزد فرنگان به عکا رفت. فرنگان او را به الملک الصالح اسماعیل صاحب دمشق فروختند. او نیز در بندش نمود سپس به قتلش آورد. پایان. والله اعلم.

اخبار خوارزمیان

مغولان به آذربایجان راندند و بر جلال‌الدین غلبه یافتند و او را در سال ۶۲۷ کشتند. یارانش از گرد او پراکنده شدند و هر یک به سویی رفتند. بیشتر آنان به بلاد روم رفتند و بر علاء‌الدین کیقباد پادشاه آن سرزمین فرود آمدند. چون علاء‌الدین کیقباد درگذشت و پسرش کیخسرو پادشاهی یافت از آنان بیمناک شد و امیرانشان را بگرفت و باقی گریختند و در اطراف کشور او دست به غارت و آشوب گشودند.

الملک الصالح ایوب صاحب سنجار و متعلقات آن از پدر خود الملک الکامل پادشاه مصر اجازت خواست که آنان را به کارگیرد باشد که از زیان ایشان مانع گردد. خوارزمیان به نزد او آمدند. او نیز ابواب رِزْق بر رخشان بگشود. چون الملک الکامل در سال ۶۳۵ درگذشت خوارزمیان پیمان صلح شکستند و خروج کرده در نواحی بلاد دست به کشتار و تاراج گشودند. چون لؤلؤ به سنجار لشکر برد و الملک الصالح اسماعیل را در آنجا محاصره کرد، الملک الصالح نزد خوارزمیان کس فرستاد و از ایشان دلجویی نمود و حران و رها را به اقطاع ایشان داد و به یاری آنان بر لشکر لؤلؤ زد و او را به هزیمت داد و لشکرگاه او را به غنیمت برد. والله تعالی اعلم.

حرکت الملک الصالح ایوب به مصر و در بند کردن الملک الناصر او را

چون الملک العادل پس از پدر در مصر به پادشاهی نشست اهل دولت او بر او بشوریدند و خبر یافتند که برادرش الملک الصالح ایوب بر دمشق مستولی شده. پس او را فراخواندند تا بر خود امارت دهند. الملک الصالح ایوب نزد عم خود الملک الصالح

اسماعیل که در بعلبک بود رسول فرستاد و از او خواست که در این سفر جنگی با او همراه شود ولی او عذر آورد. الملک الصالح ایوب خود در حرکت آمد و پسر خود الملک المغیث فتح‌الدین عمر بن الصالح ایوب را در دمشق نهاد.

چون او از دمشق بیرون آمد عم او الملک الصالح اسماعیل همراه او با شیرکوه صاحب حمص به دمشق آمدند و شهر را تصرف کردند و الملک المغیث فتح‌الدین را در بند نمودند. در نابلس این خبر به الملک الصالح ایوب رسید. لشکریانش از گردش پراکنده شدند و او خود به نابلس در آمد. الملک الناصر داود از کرک آمد و او را بگرفت و بند بر نهاد برادرش الملک العادل شفاعت کرد ولی الناصر نپذیرفت و از بند آزادش ننمود. داود آهنگ قدس کرد و قدس را از فرنگان بستد و قلعه را ویران نمود. والله تعالی ولی التوفیق.

وفات شیرکوه صاحب حمص و حکومت پسرش ابراهیم الملک المنصور

الملک المجاهد اسد‌الدین شیرکوه بن محمد بن اسد‌الدین شیرکوه بن شادی ایوبی در سال ۶۳۶ درگذشت حکومت او از آغاز قرن هفتم بود. پس از او پسرش ابراهیم به الملک المنصور به جایش نشست. والله اعلم.

خلع الملک العادل و اعتقال او و استیلای برادرش الملک الصالح ایوب بر مصر چون الملک الناصر داود از فتح قدس بازگردید، الملک الصالح نجم‌الدین ایوب را از بند برهانید و یارانش گرد او را گرفتند. در مصر دولتمردان همچنان بر برادرش الملک العادل عصیان می‌ورزیدند. آنان به الملک الصالح ایوب نامه نوشتند و از او خواستند که به مصر رود تا او را بر خود امارت دهند. الملک الناصر داود نیر با او برفت. چرن به غزه رسید الملک العادل برای دفاع به بلبیس آمد و به عم خود الملک الصالح اسماعیل که در دمشق بود نامه نوشت و از او یاری خواست تا با برادرش ایوب نبرد کند. او نیز از دمشق بیامد و در غور فرود آمد. در خلال این احوال موالی الملک العادل در لشکرگاهش بر او بشوریدند. سردار ایشان ایبک آسمر بود او را گرفتند و نزد الملک الصالح ایوب فرستادند. الملک الصالح ایوب بیامد و الملک الناصر داود صاحب کرک نیز با او بود. اینان در سال ۶۳۷ به قلعه در آمدند. چون الملک الصالح ایوب بر تخت فرمانروایی استقرار

یافت، الملك الناصر داود از او بیمناک شد و به کرک بازگردید. سپس الملك الصالح ایوب از امرای که برادرش را در بند کرده بودند نیز بیمناک شد و همه را در بند کرد و از آن جمله ایبک اسمر این واقعه در سال ۶۳۸ اتفاق افتاد. برادر خود الملك العادل را به حبس فرستاد و او را در حبس بیود تا سال ۶۴۵ که در حبس از جهان برفت.

الملك الصالح ایوب قلعه‌ای در کنار نیل روبروی مقیاس بنا کرد و آنجا را مسکن خود قرار داد و نگهبانان و موالی خود را در آن جای داد. اینان در اواخر ایامشان به بحریه معروف بودند. پایان. والله اعلم.

فتنه خوارزمیان

آشوب و عصیان خوارزمیان در بلاد شرقی بسیار شد. از فرات گذشتند و آهنگ حلب نمودند. سپاهیان حلب به سرداری الملك المعظم تورانشاه بن صلاح الدین به دفاع بیرون آمدند. خوارزمیان لشکرش را منهزم ساختند و خودش را به اسارت گرفتند و الملك الصالح بن الملك الافضل صاحب سمیسات را کشتند. او در این نبرد شرکت داشت. آن‌گاه منبج را به جنگ تصرف کردند و بازگشتند. سپس از حران بیرون آمدند و در نواحی رقه دست به کشتار و تاراج زدند، مردم حلب لشکر بسیج کردند. الملك الصالح نیز از دمشق لشکر آورد. الملك المنصور ابراهیم فرمانروای حمص نیز با او بود. اینان بر خوارزمیان تاختند و آنان را به حران بازگردانیدند. در حمله دیگر لشکر حلب بر حران و رها و سروج و رقه و رأس عین و متعلقات آن غلبه یافت.

الملك المعظم تورانشاه از بند رهایی یافت و لؤلؤ صاحب موصل او را به جنگ لشکر حلب فرستاد. لشکر حلب به آمد رسید و الملك المعظم تورانشاه را محاصره کردند و آمد را گرفتند و او از آن پس در حصن کیفا اقامت گزید تا پدرش الملك الصالح ایوب در مصر درگذشت. آن‌گاه او را به مصر فراخواندند که زمام امور آن به دست گیرد. او پسر خود الملك الموحد عبدالله را در حصن کیفا نهاد و خود به مصر رفت. تا آن‌گاه که بر مغولان بر بلاد شام غلبه یافتند.

در سال ۶۴۰ خوارزمیان با الملك المظفر غازی، صاحب میافارقین به جنگ فرمانروای حلب برفتند. الملك المنصور ابراهیم صاحب حمص نیز با لشکر حلب بود. اینان در این نبرد شکست خوردند و لشکرگاهشان نیز به غارت رفت. والله سبحانه و تعالی اعلم.

اخبار حلب

پیش از این از حکومت الملک الظاهر غازی بر حلب - بعد از وفات پدرش - سخن گفتیم. الملک الظاهر غازی در سال ۶۳۴ درگذشت. دولتمردان او پسرش الملک الناصر یوسف را که در کفالت جدّه او ضیفه^۱ خاتون - مادر الملک العزیز و دختر الملک العادل - بود به جای او نشانند. لؤلؤ ارمنی و اقبال خاتونی و عزالدین مجلی زمام امور ملک را به دست داشتند. ضیفه خاتون همواره لشکرها بسیج می‌کرد و به جنگ خوارزمیان می‌فرستاد و شهرها را فتح می‌کرد تا سال ۶۴۰ که بدرود حیات گفت. از آن پس الملک الناصر یوسف خود به استقلال به حکومت پرداخت. و جمال‌الدین اقبال خاتونی را به حل و عقد امور دولت خویش معین کرد.

اختلاف الملک الصالح ایوب با عم خود الملک الصالح اسماعیل بر سر دمشق و استیلای ایوب بر آن

گفتیم که الملک الصالح اسماعیل بن الملک العادل در غیاب الملک الصالح ایوب به هنگامی که راهی مصر بود به دمشق راند و دمشق را در سال ۶۳۰ تصرف کرد. از آن پس واقعه در بند کردن الملک الصالح ایوب در کرک پیش آمد. سپس استیلای او بر مصر در سال ۶۳۷ از آن پس اختلاف میان آن دو همچنان بر جای بود.

الملک الصالح اسماعیل صاحب دمشق از فرنگان خواست که او را در برابر ایوب صاحب مصر یاری کنند و در عوض دژ شقیف و صدق را به آنان واگذارد. چون پیمان نهاده شد مشایخ و علمای زمانش او را نکوهش کردند و بدین سبب عزالدین بن عبدالسلام الشافعی از دمشق خارج شد و به مصر رفت و الملک الصالح ایوب او را منصب قضا داد. پس از او جمال‌الدین بن الحاجب المالکی دمشق را ترک گفته به کرک رفت و به اسکندریه شد و در آنجا درگذشت.

ملوک شام برای دفع فتنه الملک الصالح ایوب مجتمع شدند. الملک الصالح اسماعیل صاحب دمشق و الملک الناصر یوسف صاحب حلب و جدّه او ضیفه خاتون و الملک المنصور ابراهیم بن شیرکوه صاحب حمص دست اتفاق به هم دادند ولی الملک المظفر صاحب حماة راه خلاف پیمود و به الملک الصالح نجم‌الدین ایوب گرایش

۱. متن: صفیه

یافت. مدتی آتش این فتنه همچنان افروخته بود. سپس پیشنهاد صلح شد بدان شرط که صاحب دمشق فتح‌الدین عمر بن نجم‌الدین ایوب را که در دمشق در بند بود آزاد کند ولی او اجابت نمود و بار دیگر شرار فتنه بالا گرفت.

الملك الناصر داود صاحب کرک با الملك الصالح اسماعیل صاحب دمشق متفق شدند و از فرنگان یاری خواستند و اسماعیل قدس را به ایشان واگذار نمود. نیز نجم‌الدین ایوب از خوارزمیان یاری خواست، خوارزمیان اجابتش کردند و در غزه اجتماع نمودند.

الملك الصالح نجم‌الدین ایوب به سرداری بیبرس که به هنگام محبوس شدنش با او بود لشکر روان نمود. اینان در غزه به خوارزمیان پیوستند. الملك الصالح اسماعیل نیز لشکری به سرداری الملك المنصورین شیرکوه صاحب حمص روان نمود او نیز به عکا رفت. و با فرنگان همدست شده در حرکت آمد. چون نبرد درگرفت لشکر مصر و خوارزمیان پیروز شدند و سپاه شام را تا دمشق تعقیب نمودند. در آنجا الملك الصالح اسماعیل را محاصره کردند. بدان سان که از شدت محاصره به جان آمد و بدان راضی شد که دمشق را بدهد و در عوض بعلبک و بصری و سواد را بستاند. نجم‌الدین ایوب اجابت کرد. اسماعیل در سال ۶۴۳^۱ از دمشق به بعلبک رفت.

الملك الصالح نجم‌الدین ایوب، حسام‌الدین علی بن علی هدیبانی را که در نزد اسماعیل محبوس بود و آزادی او جزء شروط صلح بود، فراخواند و او را از سوی خود نیابت دمشق داد.

الملك المنصور ابراهیم به حمص بازگشت ولی صاحب حماة سلمیه را از قلمرو او منتزع نمود و از آن خود ساخت.

خوارزمیان که پس از پیروزی بر دمشق خواهان اقطاع بودند بر حسام‌الدین بشوریدند و با الملك الصالح اسماعیل همدست شدند. الملك الناصر داود صاحب کرک نیز به او یار شد و بیامدند و دمشق را محاصره نمودند. حسام‌الدین نیکو از دمشق دفاع کرد.

الملك الصالح نجم‌الدین ایوب نزد الملك الناصر یوسف صاحب حلب کس فرستاد و از او خواست در دفع فتنه خوارزمیان از دمشق اقدام کند. او نیز با ابراهیم بن شیرکوه

صاحب حمص برفت و خوارزمیان را، در سال ۶۴۴ از دمشق برانند و سردار ایشان حسام‌الدین برکه خان را بکشت. آنان که زنده مانده بودند با یکی دیگر از سرانشان کشلو خان به مغولان پیوستند و در زمره ایشان در آمدند، از آن پس نشانشان در شام برافتاد.

الملك الصالح اسماعیل که به خوارزمیان استظهار داشت به الملك الناصر صاحب حلب پناه برد. حسام‌الدین علی بن ابی علی هدبانی لشکر دمشق را به بعلبک برد و شهر را به امان بستند و فرزندان اسماعیل را با وزیر او [امین الدوله و استاد دار او] ناصرالدین یغمور نزد نجم‌الدین ایوب به مصر فرستاد. او نیز همه را در بند کشید.

الملك الناصر یوسف صاحب حلب لشکر به بلاد جزیره کشید و با لؤلؤ صاحب موصل نبرد کرد. لؤلؤ شکست خورد و الملك الناصر نصیبین و دارا و قرقسیا را تصرف کرد و سپاهیانش پیروزمند به حلب بازگشتند. والله اعلم.

حرکت الملك الصالح ایوب به دمشق بار اول و بار دوم و محاصره او حمص را و ذکر دیگر حوادث

الملك الصالح ایوب، حسام‌الدین علی هدبانی را از دمشق فراخواند و بجای او جمال‌الدین بن مطروح را امارت دمشق داد سپس خود در سال ۶۴۵ راهی دمشق شد و هدبانی را به جای خود در مصر نهاد. چون به دمشق رسید فخرالدین بن الشیخ، لشکر به عسقلان و طبریه برد و مدتی آن دو را در محاصره داشت سپس بر فرنگان غلبه یافت و عسقلان و طبریه را بگشود.

در خلال این احوال الملك المنصور صاحب حماة، در دمشق به دیدار الملك الصالح ایوب، آمد. پدرش الملك المظفر تقی‌الدین محمود در سال ۶۴۳ درگذشته بود و الملك المنصور محمد فرزند او به جایش نشسته بود. همچنین الملك الاشرف موسی صاحب حمص نیز به دمشق آمده پدرش الملك المنصور ابراهیم در سال ۶۴۴ به هنگامی که قصد رفتن به مصر و دیدار با الملك الصالح ایوب را می‌داشت در دمشق وفات کرده بود. پس از او پسرش مظفرالدین موسی که الملك الاشرف لقب یافت بجای او قرار گرفت.

در سال ۶۴۶ سپاه حلب به سرداری لؤلؤ ارمنی بیامد و حمص را دو ماه محاصره

نمود و آن را از الملک الاشرف موسی بستند و در عوض تل باشر از قلاع حلب را با رجه و تدمر به او داد. این دو شهر نیز با حمص در تصرف او بودند. الملک الصالح ایوب چون این خبر بشنید به خشم آمد و از مصر راهی دمشق شد و به سرداری حسام‌الدین علی هدبانی و فخرالدین بن الشیخ لشکر به حمص فرستاد. اینان مدتی حمص را در محاصره داشتند در این احوال رسول خلیفه المستعصم بالله نزد الملک الصالح آمد و شفاعت کرد، او نیز فرمان داد که سپاهیان دست از محاصره بردارند. آن‌گاه جمال‌الدین یغمور را امارت دمشق داد و ابن مطروح را عزل نمود. واللہ تعالی اعلم.

استیلای فرنگان بر دمیاط

افرنسه امتی عظیم است از افرنج. ظاهراً آنان اصل افرنج باشند زیرا افرنجه همان افرنسه است که به هنگام تعریب سین آن به جیم بدل شده است.

پادشاهشان از بزرگترین پادشاه این عصر است. او را ری دوفرانس^۱ می‌گویند و ری در زبان ایشان به معنی شاه است. این پادشاه عزم بلاد سواحل شام نمود و از همان راه و به همان نیت که پادشاهان پیشین آن دیار آمده بودند بیامد. چون لشکر خود بسیج کرد با پنجاه هزار جنگجو به کشتی‌ها سوار شدند و به قبرس آمد. زمستان را در قبرس ماند. سپس در سال ۶۴۷ راهی دمیاط گردید.

الملک الصالح ایوب، بنی کنانه را به حفاظت دمیاط گماشته بود. چون در برابر مهاجمان یارای پایداریشان نبود بگریختند و پادشاه فرانسه دمیاط را تصرف کرد. این خبر به الملک الصالح ایوب رسید. او خود در دمشق بود و لشکرش در حمص. الملک الصالح شتابان به مصر بازگردید. فخرالدین بن الشیخ نیز با لشکر بیامد و پس از او در منصوره فرود آمد. الملک الصالح در راه بیمار شده بود. واللہ تعالی اعلم.

استیلای الملک الصالح بر کرک

میان الملک الصالح ایوب و الملک الناصر داود و پسرعمویش الملک المعظم از پیش دشمنی بود و از محبوس شدن الملک الناصر در کرک سخن گفتیم. چون الملک الصالح ایوب دمشق را تصرف کرد با اتابک خود فخرالدین یوسف بن

۱. متن: ری‌الفرنس

الشیخ لشکری به محاصره کرک فرستاد. او نیز در سال ۶۴۴ برفت و کرک را محاصره کرد. اتابک فخرالدین بن الملک العادل را ابوبکر حبس کرده بود و الملک الصالح ایوب او را از حبس آزاد کرده بود و از آن پس ملازم خانه او شده بود و اینک در سال ۶۴۴ او را به محاصره کرک بسیج کرده بود. اتابک فخرالدین بن کرک را در محاصره گرفت و اعمال و نواحی آن را ویران کرد.

الملک الناصر داود که سخت ناتوان شده بود نزد الملک الناصر یوسف صاحب حلب رفت و بدو پناه برد و این بعد از آن بود که ذخیره خود را نزد المستعصم بالله فرستاد و او نیز وصول آن را اعلام داشته بود.

الملک الناصر داود به هنگامی که به حلب می رفت پسر خود الملک المعظم عیسی را به جای خود نهاد. او خردترین فرزندان او بود. برادران بزرگترش الملک الامجد حسن و الملک الظاهر شادی به خشم آمدند و او را در بند کردند و در سال ۶۴۶ خود را به الملک الصالح ایوب رسانیدند. او در منصوره در برابر فرنگان می جنگید. کرک و شوبک را تسلیم وی کردند. الملک الصالح بدرالصوابی را به امارت کرک و شوبک فرستاد و آن دو برادر را از مصر اقطاع بخشید. والله سبحانه و تعالی اعلم.

وفات الملک الصالح ایوب صاحب مصر و شام و سرور ملوک ترک در مصر و حکومت پسرش تورانشاه و هزیمت فرنگان و اسارت پادشاهشان

الملک الصالح نجم الدین ایوب بن الکامل در سال ۶۴۷ در منصوره، بدان هنگام که روبروی فرنگان به جنگ ایستاده بود، از این جهان رخت بریست. دولتمردان او که از فرنگان بیمناک بودند مرگ وی را پنهان داشتند. کنیز ام ولد او شجرة الدر زمام امور را به دست گرفت و امرای او را گرد آورد و حسام الدین علی هدبانی را که در مصر بود از واقعه آگاه کرد. او نیز امرای او را خواند و قویدل ساخت و آنان را به وفاداری سوگند داد. اتابک فخرالدین بن الشیخ نیز خیر به الملک المعظم تورانشاه فرستاد و او را از حصن کیفا که مقر فرمانرواییش بود فراخواند. آن گاه خیر وفات الملک الصالح پراکنده شد و فرنگان به قتال مسلمانان آزمند شدند و به لشکرگاه ایشان حمله آوردند. مسلمانان شکست خوردند و اتابک فخرالدین کشته شد؛ اما به خواست خداوند بار دیگر مسلمانان حمله آوردند و فرنگان منهزم شدند. الملک المعظم تورانشاه به مدت سه ماه یا بیشتر از حصن کیفا

بیامد. مسلمانان با او بیعت کردند و گرد او را گرفتند و در قتال با فرنگان پای فشردند و کشتی‌هایشان بر کشتی‌های دشمن غلبه یافتند. فرنگان پیشنهاد کردند که دست از محاصرهٔ دمیاط بر می‌دارند به شرطی که قدس در عوض به ایشان واگذار شود؛ ولی مسلمانان این پیشنهاد را نپذیرفتند.

مسلمانان گروه‌هایی از لشکریان خود را بر سر ایشان می‌فرستادند و این‌جا و آن‌جا دستبرد می‌زدند تا عاقبت مجبور به بازگشت شدند. مسلمانان از پی ایشان تاخت آوردند. فرنگان بترسیدند و پای به گریز نهادند. پادشاهشان ری دوفرانس که فرانسیس نام داشت به اسارت افتاد و بیش از سی هزار تن از ایشان به قتل رسید. فرانسیس را در خانه‌ای که به خانهٔ فخرالدین بن لقمان معروف بود حبس کردند و خادم صبیح‌المعظمی را موکل آن ساختند. آن‌گاه الملک‌المعظم تورانشاه لشکر مصر را به مصر بازگردانید. والله تعالی اعلم.

کشته شدن الملک‌المعظم تورانشاه و حکومت شجرة الدر و آزاد شدن فرنیسیس در دمیاط

چون با الملک‌المعظم تورانشاه بیعت شد، او را خواصگانی از ممالیک بود که با او از حصن کیفا به مصر آمده بودند. تورانشاه ایشان را بر موالی پدرش مسلط ساخت. از این‌رو جماعتی از ایشان منکوب شدند و جماعتی نیز بیکار و مهممل افتادند.

الملک‌الصالح ایوب را گروهی از ممالیک بود که به ممالیک بحری شهرت داشتند زیرا آنان را در مکانی روبروی مقیاس نیل جای داده بود. سرور اینان بیبرس بود. بیبرس همان بود که الملک‌الصالح ایوب او را به جنگ خوارزمیان فرستاد و این به هنگامی بود که ایشان به عم او الملک‌الصالح اسماعیل فرمانروای دمشق به نبرد او آمده بودند. ما پیش از این در این باره سخن گفتیم. چندی بعد الملک‌الصالح ایوب خوارزمیان را به خود گرایش داد. و آنان بدو پیوستند و همراه لشکر او بر لشکر دمشق و فرنگان حمله آوردند و ایشان را منهزم ساختند و دمشق را محاصره نمودند و در تصرف آوردند. آن‌گاه بیبرس از الملک‌الصالح برمید و کناری جست. در سال ۶۴۴ الملک‌الصالح ایوب برای او اماننامه فرستاد و به مصرش آورد و به سبب نقاری که با او داشت به زندانش فرستاد، سپس آزادش نمود.

یکی دیگر از خواص الملك الصالح قلاؤن الصالحی بود. قلاون در زمرة ممالیک قراسنقر مملوک الملك العادل بود که چون الملك العادل در سال ۶۴۵ درگذشت قلاون به الملك الصالح رسید.

دیگر از ممالیک خاص الملك الصالح، اقطای جامه دار و آیبک ترکمانی بودند. اینان به سبب قدرت یافتن ممالیک تورانشاه همه رانده شده بودند، از این رو گرد هم آمدند و عصیان آغاز نهادند و آهنگ خلع الملك المعظم تورانشاه کردند.

تورانشاه پس از شکست فرنگان، از منصوره به مصر باز می‌گشت چون کشتی او به کنار برج رسید و خواست بر آن سوار شود بر او حمله ور شدند. بیبرس با شمشیر به او حمله کرد. تورانشاه به برج گریخت. آتش در برج زدند. به سوی دریا گریخت. او زیر باران تیر گرفتند. خود به آب افگند. در میان آب به ضرب تیر کشته شد. دو ماه بود که به مصر آمده بود و از حکومتش دو ماه می‌گذشت.

این امیرانی که تورانشاه را کشته بودند، اجتماع کردند و امّ خلیل شجرة الدر زوجه الملك الصالح ایوب را به پادشاهی برداشتند. او مادر خلیل پسر الملك الصالح ایوب بود و خلیل در ایام حیات پدرش مرده بود. از این رو شجرة الدر را ام خلیل می‌خواندند. به نام شجرة الدر بر منابر خطبه خواندند و به نام او سکه زدند و علامت او را که «ام خلیل» بود بر فرمان‌ها و منشورها نقش کردند.

شجرة الدر، عزالدین آیبک جاشنی‌گیر را سرپرستی لشکر داد. چون دولتشان استقرار یافت، فرانسیس خواست که دمیاط را به مسلمین تسلیم کند و از بند اسارت آزاد کند مسلمانان در سال ۶۴۸ بر دمیاط استیلا یافتند.

فرانسیس به کشتی نشسته به عکا رفت و این فتحی عظیم بود. شاعران قصاید پرداختند، از جمله آن قصاید یکی قصیده جمال‌الدین مطروح نایب دمشق است که در این روزگار در میان مردم رایج است. والله تعالی ولی التوفیق. و آن قصیده این است:

مقال صدق عن قؤولِ قَصِیح	قل لفرانسیس اذا جئته
من قتل عُبَادَ یَسُوعَ المَسیح	أَجْرَكَ اللّٰهَ عَلٰی مَا جَرَى
تحسب ان الزمر یاطبلُ ربح	اتیت مصصرَ تَبْتَغِی مَلَکَهَا
ضاق به فی ناظرِ یک الفسیح	فساقک الحین الی اَدْهَم

و كل اصحابك او دعتهم	اسوء تدبيرك بطن الضريح
خمسون الفاً لا يرى منهم	الا قتيل او اسير جريح
وفسك الله لا مثالها	لعلنا من شرككم نستريح
ان كان باباكم لذا راضياً	فرب غش قد اتى من نصيح
او صيكم خيراً به انه	لطف من الله اليكم اتيح
لو كان نارشداً على زعمكم	ما كان يستحسن هذا القبيح
فقل لهم ان اضمر و اعوده	لاخذ ثار اولقصد قبيح
دار ابن لقمان على حالها	والقيد باق والطواشى صبيح

طواشی که در بیت آخر آمده در لغت اهل مشرق به معنی خواجه است. خادم را نیز طواشی گویند. والله اعلم.

استیلای الملک الناصر یوسف صاحب حلب بر دمشق و بیعت ترکان در مصر با الملک الاشرف موسی بن اتسزبن المسعود صاحب یمن و بازگشت آن دو سپس صلح ایشان

چون الملک المعظم تورانشاه کشته شد، امرا بعد از او، شجره الدر زوجه الملک الصالح ایوب را به پادشاهی نشانند. امرای خاندان ایوبی که در شام بودند از این عمل به خشم آمدند. بدرالصوابی فرمانروای کرک و شویک بود. الملک الصالح او را بر آن دو شهر امارت داده بود و الملک المغیث فتح الدین عمر، پسر برادر خود الملک العادل رانزد او حبس کرده بود. بدرالصوابی فتح الدین را از زندان آزاد کرد و با او بیعت نمود و جمال الدین بن یغمور امور دولتش را به دست گرفت.

چون امرای دمشق این بیعت را نپذیرفتند، با امرای قیمریه^۲ که در دمشق بودند بر آن نهاد که الملک الناصر یوسف، صاحب حلب را فراخوانند و او را به امارت خود برگزینند. او نیز بیامد و دمشق را بگرفت و جماعتی از موالی الملک الصالح را بند برنهاد. چون خبر این واقعه به مصر رسید شجره الدر را خلع کردند و الملک الاشرف موسی بن الملک المسعود برادر الملک الصالح بن الکامل را به فرمانروایی نصب کردند و این همان کسی است که برادرش اتسز موسوم به یوسف بعد از پدرشان ملک المسعود در

۱. متن: شرکم

۲. متن: قیصریه

یمن فرمان می‌راند. باری با موسی بیعت کردند و او را بر تخت نشانند و آیبک عزالدین ترکمانی را نیز اتابک او قرار دادند.

در این هنگام جماعتی از ترکان که در غزه بودند بشوریدند و به اطاعت از الملک‌المغیث فتح‌الدین عمر بن العادل شعار دادند و ترکانی که در مصر بودند ندا در دادند که همه این بلاد از آن خلیفه المستعصم بالله است و بار دیگر بیعت خود با الملک‌الاشرف اتابک او موسی تجدید کردند.

الملک‌الناصر یوسف با لشکر خود از دمشق راهی مصر شد. اقطاعی جامه‌دار سرکرده ممالیک بحری که فارس‌الدین لقب داشت نیز به مقابله به شام راند. سپاه شام از برابر او بگریخت.

در این احوال الملک‌الناصر یوسف صاحب دمشق، الملک‌الناصر داود صاحب کرک را به سبب اموری که از آن خیر یافته بود بگرفت و در حمص به حبس افکند و ملوک خاندان ایوبی را فراخواند. پس الملک‌الاشرف موسی صاحب حمص و رحبه و تدمرو الملک‌الصالح اسماعیل بن عادل از بعلبک و الملک‌المعظم تورانشاه و برادرش نصرالدین پسران صلاح‌الدین و الملک‌الامجد حسام‌الدین و الملک‌الظاهر شادی پسران الملک‌الناصر داود صاحب کرک و تقی‌الدین عباس بن العادل در دمشق گرد آمدند سردار این سپاه شمس‌الدین لؤلؤ ارمنی بود.

آیبک ترکمانی با لشکر مصر به مقابله بیرون آمد. آیبک در این روزها پسران الملک‌الصالح اسماعیل را، که از زمانی که حسام‌الدین هدبانی آنان را از بعلبک گرفته بود در زندان می‌زیستند، آزاد کرد و خلعت داد شاید سبب شود که الملک‌الناصر یوسف از پدرشان به شک افتند.

دو سپاه در عباسیه گرد آمدند. لشکر مصر شکست خورد و لشکر شام از پی آن بتاخت. آیبک پایداری ورزید. در این حال جماعتی از سپاهیان شام به او پیوستند. آیبک حمله‌ای سخت کرد. سپاه شام منهزم شد. لؤلؤ ارمنی را اسیر کرده نزد او آوردند. آیبک او را به قتل آورد. همچنین الملک‌الصالح اسماعیل و الملک‌الاشرف موسی و الملک‌المعظم تورانشاه و برادرش نیز اسیر شدند. آن گروه از لشکر مصر که منهزم شده بودند به شهر رسیدند. شامیانی که پس از ایشان می‌تاختند بناگاه خبر یافتند که سپاه شام به هزیمت رفته بناچار بازگشتند. آیبک به قاهره داخل شد و بنی ایوب را در قلعه حبس

کرد.

سپس یغمور وزیر الملک الصالح اسماعیل را که در بعلبک در بند بود با فرزندانش بر دار کرد و الملک الصالح اسماعیل را در حبس بکشت.

الملک الناصر سپاهی از دمشق به غزه فرستاد. در آنجا با فارس‌الدین اقطای سردار سپاه مصر نبرد کرد؛ ولی سپاه دمشق شکست خورد و به فارس‌الدین اقطای بر غزه مستولی شد.

آن‌گاه رسولانی میان الناصر و امرای مصر به آمد و شد پرداختند و در سال ۶۵۰ میانشان مصالحه افتاد و رود آرزق^۱ را مرز دو کشور قرار دادند.

آییک، حسام‌الدین علی هدبانی را آزاد کرد و او به دمشق به خدمت الملک الناصر پیوست.

همچنین الملک الناصر یوسف را از سوی خلیفه المستعصم بالله در باب الملک الناصر داود صاحب کرک که در حمص محبوس بود شفاعت آمد. او نیز آزادش کرد. داود با پسران خود الملک الامجد و الملک الظاهر به بغداد رفت ولی خلیفه او را از دخول به بغداد منع کرد.

الملک الناصر داود ودایعی را که به خلیفه سپرده بود خواستار شد ولی خلیفه از ادای آنها سر باز زد. الملک الناصر داود چندی در آن حدود بماند سپس به شفاعت المستعصم به دمشق بازگشت و در آنجا اقامت گزید. والله تعالی ینصر من یشاء من عباده.

خلع الملک الاشرف بن اتسز و استبداد آییک و امرای ترک در مصر

پیش از این، از بیعت امرای ترکمان در مصر با الملک الاشرف موسی بن یوسف بن اتسزین الملک الکامل سخن گفتیم. آنان به نام او خطبه خواندند و پس از آنکه زمام همه امور ملک را به آییک سپردند؛ بر تخت نشاندند. آییک به خودکامگی آزمند بود. اقطای جامه‌دار از امرای بحری او را از این عمل باز می‌داشت و می‌خواست چه از سر همسری و چه از روی حسد جلو لجام گسیختگی‌های او را بگیرد. از این رو آییک سه تن را از ممالیک بر او گماشت تا بناگاه کشتندش. این قتل در یکی از کوچه‌های قصر در سال ۶۵۲ اتفاق افتاد. جماعت ممالیک بحری به او گرایش داشتند. چون کشته شد پراکنده شدند و

۱. متن: ارون

به دمشق به الناصر پیوستند.

آییک در مصر خودکامگی پیش گرفت و الملک الاشرف موسی بن یوسف را خلع کرد و خطبه به نام او قطع نمود. او آخرین امیر خاندان ایوبی در مصر بود. آییک خطبه به نام خود کرد. سپس شجره الدر ام الخلیل را که پیش از او ملکه مصر بود به زنی گرفت. چون ممالیک بحریه در دمشق نزد الملک الناصر رفتند و او را به گرفتن مصر تحریض کردند، او نیز لشکر بیاراست و به غزه آمد. آییک نیز لشکر به عباسیه فرود آورد. در آنجا جماعتی از یارانش آهنگ دستگیری او نمودند. آییک چون خبر یافت، آنان بترسیدند و به الملک الناصر پیوستند. سپس رسولان از دو جانب به حرکت آمدند و چنان مصالحه افتاد که مرز میان آنان العریش باشد.

الملک الناصر فرمانروای دمشق وزیر خود کمال الدین بن القدیم را به طلب خلعت نزد المستعصم بالله فرستاد. عزالدین آییک نیز فرمانبرداری خویش از خلیفه اعلام داشت و هدایای بسیار گسیل داشت. المستعصم بالله نیز خلعت الملک الناصر را تا سال ۶۵۵ به تعویق انداخت.

در سال ۶۵۵ آییک ترکمانی کشته شد. او را شجره الدر بناگهان و بیخبر در حمام به قتل آورد؛ زیرا شنیده بود دختر بدرالدین لؤلؤ فرمانروای موصل را خواستگاری کرده است. پس از قتل او پسرش علی را به جایش نشانند و او را الملک المنصور لقب نهادند. یاران آییک از شجره الدر انتقام گرفتند و ما در اخبار ایشان خواهیم آورد. ان شاء الله تعالی.

حرکت الملک المغیث بن العادل صاحب کرک با ممالیک بحری به مصر و هزیمت شدن ایشان

ممالیک بحری که پس از کشته شدن اقطای جامه دار نزد الملک الناصر به دمشق رفته بودند، همچنان در نزد او بودند. در اواخر سال ۶۵۵ الناصر از ایشان به وحشت افتاد و طردشان کرد. آنان به غزه رفتند و به الملک المغیث فتح الدین عمر بن الملک العادل فرمانروای کرک نامه نوشتند و خواستند بدو پیوندند. در باب الملک المغیث گفتیم که بدرالصوابی پس از کشته شدن تورانشاه در مصر او را که در کرک زندانی بود از حبس بیرون آورد و به حکومت نشانند و خود زمام کارهای دولتش را به دست گرفت. در این

ایام بیبرس بُنْدُ قَداری سردار ممالیک بحری از غزه کس نزد او فرستاد و او را فراخواند تا به پادشاهی نشیند. چون الملک الناصر که در دمشق بود، از این امر آگاهی یافت لشکر به غزه کشید و با آنان نبرد کرد و به کرک منهدمشان ساخت.

الملک المغیث به استقبالشان آمد و میانشان اموالی تقسیم کرد. ممالیک او را به تصرف مصر تحریض کردند. او نیز با ایشان روانه مصر شد. سپاهیان مصر به سرداری اتسز مملوک المعز آیبک و دیگر موالی او به قتال بیرون آمدند. دو گروه در عباسیه نبرد کردند. الملک المغیث و ممالیک بحری شکست خورده به کرک بازگشتند و لشکر مصر نیز بازگردید.

در خلال این احوال [در سال ۶۵۶] الملک الناصر داود بن الملک المعظم عیسی از دمشق به قصد حج بیرون آمد. در مدینه در برابر مرقد رسول خدا از المستعصم بالله که از بازپس دادن ودایع او طفره می رفت شکایت کرد و همراه با حجاج به عراق بازگردید. خلیفه، وجود او را در بغداد ناخوش می داشت. عاقبت راه بیابان در پیش گرفت. آنگاه نزد الملک الناصر یوسف کس فرستاد و کوشید تا او را دلجویی کند. الملک الناصر داود برفت و در دمشق سکونت جست، سپس با رسول خلیفه که برای الناصر یوسف خلعت و منشور آورده بود بازگردید و در قرقیسیا درنگ کرد تا او را اجازت دهد و رسول اجازت نداد. از این رو راهی تیه بنی اسرائیل شد. در این رفت و آمدها به نزدیکی کرک رسید، الملک المغیث صاحب کرک او را بگرفت و به زندان فرستاد. چون مغولان روی به بغداد نهادند خلیفه او را فراخواند که با لشکر او به دفع تاتار رود. در این حال مغولان بر بغداد مستولی شدند، او نیز بازگشت و در یکی از قراء دمشق به طاعون مبتلا شد و در سال ۶۵۶ بمرد. پایان. والله تعالی اعلم.

حرکت الملک الناصر یوسف صاحب دمشق به کرک و محاصره آن و دستگیری ممالیک بحری

در باب الملک المغیث و ممالیک بحری پیش از این سخن گفتیم. چون ممالیک بحری منهدم شده به کرک رفتند، الملک الناصر یوسف، لشکری از دمشق بر سرایشان فرستاد. این لشکر در غزه با ایشان مصاف داد، سپاه الملک الناصر یوسف شکست خورد و ممالیک بحری بر ایشان پیروز شدند و کارشان در کرک بالا گرفت. الملک الناصر یوسف